

روشن‌شناسی مکتب نئوایدالیسم

دکتر قدیر نصری

مدیر گروه مطالعات پایه و روشن‌شناسی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۵/۲۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۷/۴

چکیده

نئوایدالیسم از مکاتب برجسته و تأثیرگذار در تحلیل امنیت و روابط بین‌الملل است. این مکتب به خاطر تأکید بر ایده دولت محدود و نگرش فرادولتی و جامعه‌محور، از نئورئالیسم جدا می‌شود و به لحاظ پختگی و جامع‌نگری، فاقد ضعف و خوش‌بینی‌های لیبرالهاست. نئوایدالیسم در جستجوی توضیح مناسبات قدرت و صدور ایده‌هایی برای تغییر آنهاست تا همه جهانیان از امنیت مناسبی برخوردار شوند. حکمرانی دموکراتیک، اصالت دستاوردهای مطلق و تبعیت امنیت از رفاه عمومی و پایدار از جمله ارکان این مکتبند. اندیشمندان نئوایدال با طرح این گزاره‌ها، امیدهایی را برانگیختند؛ اما با گذشت زمان و آشکار شدن ظرفیت‌های نئوایدالیسم، مشخص شد که این نگرش با وجود نوآوریهای چشمگیر، ضعف‌هایی هم دارد. نئوایدالیست‌ها به واسطه عقلانیت‌گرایی، مصون از سمت‌گیریهای ذهنی و پیش‌داوری نیستند، واقعیت دولت و قدرت سخت را در شکل‌دهی به هویت گروه‌ها و حتی ترسیم و ترمیم هنجارها دست‌کم می‌گیرند و در توضیح علل وقوع تحول، به ارائه ایده‌هایی کلی و سهل‌انگارانه اکتفا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: هنجارها و رژیم‌ها، دولت، حکمرانی دموکراتیک، روشن‌شناسی، بین‌الملل‌گرایی، دستاوردهای مطلق.

مقدمه

نئوایدیالیسم، برخلاف نئورئالیسم که در پی «گزارش و توصیف جهان» است، درصدد «ساختن جهانی متفاوت» می‌باشد. این مکتب در دهه ۱۹۹۰ و بر اساس مکتب ایده‌الیسم پایه‌گذاری شد و از این‌رو مفروضات آن همان مفروضات ایده‌الیستی است که در سالهای پس از جنگ اول جهانی بخش مهمی از متون روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده بود. (۱) مرور مفروضات ایده‌الیستی که «وودرو ویلسون» در دهه دوم قرن بیستم ارائه کرد، نشان می‌دهد که نئوایدیالیسم ریشه در ایده‌الیسم دارد و فقط برخی دلالت‌ها و الزامات آن عوض شده است. «هنری کیسینجر» معتقد است «ایده‌الیسم ویلسونی سه فرض اساسی داشت؛ فرض اول آن این بود که آمریکا به عنوان چراغ آزادی بشریت، مأموریتی ویژه برای توسعه رفاه و آزادی همگانی دارد. براساس فرض دوم مردمان جهان ذاتاً دموکراسی را دوست دارند، پس سیاست خارجی دولت دموکراتیک، اخلاقاً محترم است. مفروض سوم این بود که چون سیاست خارجی بازتاب استانداردهای اخلاقی شهروندان است، پس دولت حق ندارد اخلاق ویژه‌ای برای خود تعریف کند. اخلاق دولت، بازتاب اخلاق شهروندان است.» (۲)

با مرور مفروضات فوق این پرسش طرح می‌شود که مفروضات و مدعیات نئوایدیالیسم کدامند و این مکتب، امنیت ملی و بین‌المللی را چگونه تبیین می‌کند؟ مقاله حاضر ضمن توضیح مفروضات و مدعیات نئوایدیالیسم، بر وجوه روش‌شناختی آن متمرکز شده و رهاوردهای آن در مطالعات راهبردی را به بحث و نقد می‌گذارد.

پیش از شروع بحث این نکته لازم به ذکر است که مجموعه نئوایدیالیسم و نئولیبرالیسم تشکیل‌دهنده پارادایمی مستقل در برابر نئورئالیسم می‌باشند. هر چند همه این مکاتب، عقلانیت‌گرا بوده و غالباً امنیت را به شکل پوزیتیویستی تحلیل می‌کنند، اما مفروضات نئورئالیسم متفاوت از مفروضات نئوایدیالیسم است. نکته دیگر اینکه نئوایدیالیسم، خاستگاهی اروپایی (قاره‌ای) داشته و محور بحث آن اقتصاد سیاسی بین‌المللی (بازارمحور) می‌باشد، یعنی هم مبدأ و هم مقصد نئولیبرالیسم، بازار است. (۳) به هر حال فعالیت اقتصادی و سیاسی آزاد، آن هم در سطح بین‌الملل، اصلی‌ترین رکن نئوایدیالیسم و نئولیبرالیسم است که هم‌اکنون گفتمان مسلط در مناسبات بین‌المللی به شمار می‌آید.

الف. مفهوم نئوایدالیسم

نئوایدالیسم یا ایده‌الیسم نوین، مجموعه عقاید و برنامه‌هایی است که براساس اندیشه‌های «ژان ژاک روسو» و «ایمانوئل کانت» پی‌ریزی شده و هدف آن رهایی‌بخشی شهروندان از سلطه دولتهایی است که در قالبی ملی می‌اندیشند؛ مانند ناسیونالیسم، فاشیسم، لنینیسم و استالینیسم. مفهوم کانونی ایده‌الیسم و نئوایدالیسم، عقلانیت فرامادی انسان اخلاقی است. این علایق محدود به اینجا و اکنون نیست؛ بلکه جهانشمول و فرازمانی است. ویلسون برای توضیح مفهوم ایده‌الیسم بر وجدان اخلاقی انسانها تأکید می‌کند و با استناد به آن، همه جوامع را قابل تربیت و صلح‌طلب می‌داند. اصول پیشنهادی ویلسون در مورد تحدید دولت، تقویت نهادهای بین‌المللی، دیپلماسی آشکار، اصالت اراده همگانی و به طور کلی محورشدن جمهور، تجلی اندیشه‌های روسو و کانت در قالب بین‌المللی است. روسو معتقد بود که باید فاصله بین حکومت و شهروندان از بین برود و جمهور مردم برای دولتهایشان تعیین تکلیف کنند. (۴) کانت هم مانند روسو نظام جمهوری را موظف می‌کند که ارزش برابر و خودمختاری عقلانی همه شهروندان را مراعات کند.

ایده‌های فوق که در سال ۱۹۱۲ توسط ویلسون تبدیل به اصول چهارده‌ماده‌ای شد، بلافاصله تحت‌الشعاع آتش جنگ جهانی اول و ایدئولوژی‌های فاشیسم، نازیسم و کمونیسم قرار گرفت. پس از آن در دو دهه آخر قرن بیستم و در پی فروپاشی شوروی، ایده‌الیسم سابق با اندکی تعدیل به عنوان مکتبی فکری، به توضیح معادلات قدرت و امنیت بین‌المللی پرداخت. نئوایدالیسم به تعبیر «فیلیپ سرنی»^۱ در فردای جنگ سرد قد علم کرد تا تحولات جهان پست‌مدرن را توضیح دهد. (۵) ایراد نئوایدالیسم به نئورئالیسم این بود که این مکتب موفق به پیش‌بینی و نیز پیشگیری فروپاشی شوروی نشده، بنابراین از منظر این مکتب باید به ایده‌های فرازمانی و جهانی ایده‌الیسم توجهی دوباره نمود و ایده‌الیسم نوینی را طرح و توسعه کرد. (۶)

بر این اساس می‌توان اذعان داشت که نئوایدالیسم/اولاً خواهان ساختن واقعیات براساس هنجارهاست؛ ثانیاً به جای رابطه بین دولتها به مناسبات جامعه - جامعه و جامعه - دولت

توجه دارد؛ ثالثاً خواسته‌ها و ترجیحات دولت را بازتاب خواستها و ترجیحات افراد و گروههای جامعه می‌شمارد؛ رابعاً هیچ مرزی بین سیاست داخلی و سیاست خارجی قابل نیست و معتقد است که سیاست داخلی از ضمیر مسالمت‌جوی آدمی برخاسته و سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، و بالاخره اینکه در نئوایدیسم ایدئولوژی فراملی، بازیگران فرادولتی و رژیم‌های بین‌المللی به ترتیب جایگزین ملی‌گرایی، دولت‌محوری و قوانین محدود داخلی می‌شوند. (۷) همانگونه که ملاحظه می‌شود، مفروضاتی که کیسینجر برای ایده‌الیسم برشمرده بود، (۸) در خصوص نئوایدیسم نیز صدق می‌کند. فرق فارق نئوایدیسم از ایده‌الیسم این است که نئوایدیسم وجود هرج و مرج در امنیت بین‌المللی را پذیرفته و به اندازه ایده‌الیست‌ها نسبت به سلامت ذات بشر و کارکرد کاملاً مثبت نهادهای بین‌المللی خوشبین نیست. (۹) این فرق به قدری مهم است که در بعضی موارد، نئوایدیسم به نئورئالیسم نزدیک می‌شود تا ایده‌الیسم، زیرا همان اندازه که نئورئالیسم از رئالیسم خشک و خشن فاصله گرفته، نئوایدیسم نیز از ایده‌الیسم تخیلی و فراواقعی دور شده است. محل تقارن این دو (نئورئالیسم و نئوایدیسم)، پارادایم عقلانیت‌گرایی (نئو - نئو) آنهاست و اینکه هر دو روش تحلیلی پوزیتیویستی دارند تا پست‌پوزیتیویستی. توضیح آنکه در شناخت پوزیتیویستی، اولاً علوم ماهیت واحدی دارند و نمی‌توان بین علوم انسانی و تجربی تفاوت قایل شد، ثانیاً امور واقع و ارزشها متفاوت از هم هستند و می‌توان امور واقع را بی‌طرف و خشی فرض کرد، ثالثاً جهان اجتماعی همانند جهان طبیعی (عالم طبیعت) قواعد ویژه خود را دارد و این قاعده‌مندی‌ها را می‌توان همچون دانشمند علوم طبیعی که قواعد را کشف می‌کند، کشف نمود، و بالاخره اینکه روش تعیین صدق هر قضیه با اتکا به امور واقع خشی میسر است. (۱۰) نئوایدیسم، هر چند نه به اندازه نئورئالیسم، با مفروضات فوق قرابت‌های مهمی دارد؛ مثلاً در نئوایدیسم، گونه‌ای جهانشمولی نهفته است که یادآور قانون جهانشمول پوزیتیویستی است.

ب. مفروضات کلیدی نئوایدیسم

مدعیات نئوایدیستی در زمینه قدرت و امنیت بین‌المللی، براساس برخی مفروضات

کلیدی بنا شده که عبارتند از:

۱. دولت محدود

دولت در مکتب نئوایدالیسم، نماینده شهروندان و مجری خواسته‌های آنان است. به طور کلی دولت می‌تواند چهار نقش متفاوت ایفا کند که فقط یکی از آنها نمایندگی شهروندان است. در درجه اول ممکن است دولت از خاستگاه و شخصیت ممتازی برخوردار باشد. چنین دولتی توسط شخصیت‌های فراطبیعی تشکیل می‌شود و حاکم در قالب شاه - فیلسوف، منجی، سایه خدا، نایب حق و مانند آن رسالت یافته تا انسان‌هایی کاملاً متفاوت و طراز نوین خلق نماید. چنین دولتی به واسطه مسئولیتی که دارد، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. تربیت شهروندان، مجازات خاطیان، گماردن مسئولان و به طور کلی هدایت فراگیر جامعه به سوی حقیقت، در اختیار دولت است. فیلسوف - شاه افلاطون و ابرمرد نیچه نمونه این نوع از دولتند که هیچ‌کس یا گروهی را توان یا حق مقاومت در برابر آن نیست. (۱۱)

در درجه دوم، دولت در صدد آفرینش انسان و جامعه‌ای کاملاً نوین نیست، بلکه می‌خواهد به عنوان مرجعی مصلحت‌شناس، شهروندان را نسبت به مسئولیتی که برای کسب فضیلت دارند، آگاه کند. در این مرتبه، دولت به عنوان هادی آشنا و آگاه به خیر و صلاح شهروندان، مرتب تذکر می‌دهد؛ اما هرگز دگرگون ساختن وضع موجود را حیاتی نمی‌داند. چنین دولتی مانند پدری عمل می‌کند که فرزندش را به مطالعه بیشتر در شب امتحان، توصیه می‌کند و بر این توصیه خود تأکید می‌ورزد. طبعاً ممکن است فرزند چنین پدری علاقمند باشد که به جای مطالعه یک درس دشوار، به تماشای برنامه‌های تلویزیونی بپردازد. در چنین مواقعی پدر به عنوان مصلحت‌شناس و مصلحت‌سنج، فرزندش را نسبت به ضرورت مطالعه و غیرضرور بودن برنامه‌های تلویزیونی متذکر می‌شود. مشروعیت توصیه‌های پدر در این مواقع به خاطر آگاهی او از ضمیر راستین فرزندش است. دولت مصلحت‌شناس هم مانند آن پدر، شهروندان را نسبت به انحطاط و انحراف در حوزه‌های مختلف تذکر می‌دهد و بدین ترتیب خواهان اطاعت شهروندان از خیر برتر می‌شود. دولت در نگاه ارسطو و حتی در نظریه ولایت فقیه از چنین شأنی برخوردار است، برای اینکه مهمترین مسئولیت آن، هدایت شهروندان به سمت سعادت است و نه فروماندن در حیظه امیال و لذایذ شخصی. (۱۲)

در درجه سوم، وظیفه اصلی دولت نه ساختن انسانی طراز نوین است و نه مصلحت‌شناسی، بلکه دولت تشکیل شده تا «رفع تعارض» کند. توضیح اینکه، انسانها به واسطه خوی طبیعی، تربیت، اقتضای محیط و مانند آن با همدیگر تعارض دارند. این تعارضات را نه می‌توان کاملاً از میان برداشت و نه می‌توان مجاز شمرد. به عنوان مثال ردیلتی مانند حسادت را چگونه می‌توان از بین برد؟ آیا می‌توان همگان را تشویق به حسادت کرد یا آن را کاملاً ریشه‌کن نمود؟ اینجاست که تشکیلاتی به نام دستگاه دولتی تأسیس می‌شود تا تعارضات را بدون از بین بردن ریشه‌های آن مرتفع کند. (۱۳) وظیفه چنین دولتی حل اختلافاتی است که به واسطه تعارضات رخ نموده‌اند. طبیعی است که اختیارات چنین دستگاهی به رفع تنش‌های ظهوریافته، است. فراتر از آن را نه دولت می‌تواند انجام دهد و نه جامعه می‌خواهد که چنین اختیاری به دولت داده شود که او در خصوصی‌ترین عرصه‌های آنان تحقیق و تفحص کند. دولت در فلسفه سیاسی هابزی چنین مسئولیتی دارد.

در درجه چهارم، دولت نماینده شهروندان است و اراده و اخلاق مجزایی ندارد. چنین دستگاهی بنا به تشخیص و رای شهروندان «تأسیس» شده تا مطالبات جامعه را برآورده نماید. ایجاد چنین ساختاری، به دلیل پیچیدگی جامعه و تنوع استعدادها و تخصص‌هاست. اگر دولت وجود نداشته باشد، بسیاری از انرژی و استعداد انسانها صرف رتق و فتق امور خودشان خواهد شد، بسیاری از افراد جامعه به انجام کارهای تکراری خواهند پرداخت و بسیاری از کارها بدون متصدی خواهند ماند. اینجاست که دولت، نماینده جامعه می‌شود تا با استفاده از امکانات همان جامعه، استعدادهای موجود را به کار گرفته و کاستی‌ها را برطرف نماید.^(۱۴) دولت در نگاه نئوایدالیستی یا نئولیبرالی، در قالب این برداشت قابل فهم است. بر این اساس دولت نئوایدالیستی صلاحیت مداخله در اقتصاد بازار و مناسبات شهروندان را نداشته و فقط مأمور به تمهید و تسهیل رفاه و حل موانع پیش روی شهروندان است. پذیرش آزادی فردی، احترام به ارزش‌های جامعه، رفع تبعیض و توزیع برابر فرصتها از جمله ویژگیهای دولت محدود است که یکی از مفروضات اساسی نگرش نئوایدالیستی به شمار می‌آید. اینکه در ادبیات نئوایدالیستی غالباً از مفهوم Governance به جای Government استفاده می‌شود، (۱۵) در راستای تأکید بر محدودیت دولت از یک سو و ضرورت اتخاذ روش یکسان و سراسری برای

حل و فصل معضلات جهانی از سوی دیگر است که ما در این مقاله آن را تحت عنوان رویکرد بین‌المللی‌گرایانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲. بین‌الملل‌گرایی

انتقاد اصلی نئوایدیسم‌ها به نئورئالیست‌ها این است که دولت را همچنان به عنوان محور امنیت ملی و بین‌المللی لحاظ می‌کنند. در برداشت رئالیستی و حتی نئورئالیستی، دولت و ساختارهای دولتی به عنوان یگانه و اصلی‌ترین موضوع امنیت تعریف شده است. (۱۶) در قبال این دو نگرش، ایده‌الیست‌ها کاملاً منکر موضوعیت دولت برای مباحث امنیت ملی بوده و از آن به عنوان منشاء ناامنی و زمینه‌ساز جنگهای جهانی یاد می‌کنند؛ اما نئوایدیسم‌ها با علم به آناشرشی بین‌المللی از یک سو و عدم بلوغ آلترناتیوهای دولت از سوی دیگر، آن (دولت) را به عنوان یکی از بازیگران امنیت بین‌الملل می‌شناسند. (۱۷) اگر مهم‌ترین خصیصه دعوی رئالیسم این بود که دولت ملی اصلی‌ترین موضوع امنیت است، در ایده‌الیسم و نئوایدیسم از دولت مرجعیت‌زدایی شده و از آن به عنوان زمینه‌ساز ناامنی یاد می‌شود. انکار مرجعیت دولت از سوی نئوایدیسم‌ها، مربوط به رویکرد بین‌المللی آنهاست. از نگاه آنان، ضرورتها و الزامات زیر، بین‌الملل‌گرایی را ناگزیر ساخته است:

یک. بین‌المللی‌شدن عوارض ملی مانند مسایل زیست‌محیطی، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته. (۱۸)

دو. بین‌المللی‌شدن رقابت، گردش سرمایه، جریانهای فکری و فعالیت‌های داوطلبانه.

سه. فروشکستن انحصار دولت در کاربرد زور که به واسطه فرسودن مرزها، توانمندشدن جامعه، بی‌معناشدن مسافت، تراکم زمان و فعالیت‌های فراملی مجامع بشردوستانه و تبهکار فراهم آمده است.

چهار. سرسام‌آوردن هزینه‌های امنیت ملی و مزیت ائتلاف با سازمان‌ها و تشکلهای امنیتی فراملی.

پنج. مقبولیت بین‌المللی رویه‌های مسالمت‌آمیز و هنجارهای فراگیر از یک سو و طرد بین‌المللی اقدامات خشونت‌آمیز و تعصبات ملی از سوی دیگر.

مجموعه گزاره‌های فوق بین‌الملل‌گرایی پیش‌رونده و صحت مفروضات نئوایدیالیسم را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، هیچ‌یک از ارزشهای اساسی نئوایدیالیستی در محدوده ملی، شانس بقا و بالندگی ندارند. به عنوان مثال اگر مسأله حقوق بشر یکی از ارزشهای اساسی نئوایدیالیسم است، چگونه می‌توان این ارزش را فقط در محدوده ملی یا منطقه‌ای تقویت کرد و به ریشه‌ها و بازتابهای بین‌المللی آن بی‌توجه بود؟ البته نباید فراموش کرد که جهان‌گرایی نئوایدیالیست‌ها ریشه در نظریه رژیم‌های بین‌المللی دارد. این نظریه بر ایجاد و تحکیم قواعدی با گستره بین‌المللی تأکید دارد و موفقیت هر نظریه را در شمول بین‌المللی آن می‌داند. در نظریه رژیم‌های بین‌المللی، تدابیر صرفاً ملی برای امنیت، توسعه و مقولاتی از این دست، معمولاً به تولید ناامنی می‌انجامند. نئوایدیالیست‌ها معتقدند که غالب سیاستهای بین‌المللی و ملی به محدود شدن دولت و بین‌المللی شدن مسایل ملی منتهی شده‌اند و چنین فرایندی، همگنی چشمگیری با نظریه رژیم‌های بین‌المللی دارد. به عقیده آنان، رویکرد و جهت بین‌المللی سیاستها حداقل در مواردی چون سیستم تجارت آزاد، دموکراسی جهانی، خصوصی‌سازی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، حکومت جهانی از طریق سازمانهای بین‌المللی، امنیت دسته‌جمعی، مقررات زدایی گمرکی و مالیاتی، نظام هماهنگ و مشترک مالی، بیمه‌ای و ارتباطاتی، به چشم می‌آید. (۱۹)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، هر دو مفروض نئوایدیالیسم (دولت محدود و بین‌الملل‌گرایی) در نقطه مقابل مفروضات نئورئالیستی (دولت مقتدر، امنیت هژمونیک، روابط بین‌الدولی) قرار دارند. مفروضات مشترک دو مکتب مذکور به تجربه‌های آنها در دو دهه آخر قرن بیستم مربوط است. متفکران هر دو مکتب (مثلاً کنت والتز از اردوی نئورئالیست‌ها و حتی رابرت کاگان، (۲۰) میشل کاکس (۲۱) و اشلی (۲۲)،^۱) به وضوح دیدند که برخلاف توجهات رئالیستی، اتحاد جماهیر شوروی، با آن همه قدرت سخت‌افزاری که داشت، فروریخت. همچنین برخلاف توصیه‌های ایده‌الیستی، رویکرد ملی نه فقط تضعیف نشد؛ بلکه تقویت بیشتری هم یافت. به همین خاطر، هر دو مکتب مرحله جدیدی از حیات خود را آغاز کردند. در فضای جدید، اندیشمندان نئورئالیسم و نئوایدیالیسم، اولاً هر دو می‌پذیرند که استفاده از

زور، نمی‌تواند مسایل بین‌المللی را به طور پایداری حل و فصل کند؛ ثانیاً هر دو، بازیگران جهانی را نه کارگزاران قدرت یا اخلاق، بلکه بیشینه‌کنندگان ارزش می‌دانند؛ ثالثاً هر دو گروه، برخلاف اسلاف‌شان که دولت و یا بازیگران غیردولتی را اصلی‌ترین بازیگر عرصه بین‌المللی می‌دانستند، برآنند که دولت هنوز هم بازیگر اولیه در سیاست بین‌الملل است؛ و بالاخره اینکه نئورئالیست‌ها و نئوایدیه‌الیست‌ها، در مورد عرصه بین‌المللی قضاوت مطلق نمی‌کنند و آن را فضایی می‌دانند که همکاری و مخاصمه را توأمان پوشش می‌دهد. (۲۳) این در حالی است که رئالیست‌ها با استناد به ذات شریر انسان، عرصه بین‌المللی را میدان منازعه می‌نامیدند و در مقابل آنها، ایده‌الیست‌ها بودند که به کارآمدی سازمانها و بازیگران غیردولتی، ایمانی استوار داشتند.

با توجه به اشتراکات چهارگانه فوق، این مسأله قابل طرح است که وجوه تمایز این دو مکتب از همدیگر کدامند و تحلیل اندیشمندان نئوایدیه‌الیست از امنیت ملی و بین‌المللی، چه تفاوتی با تحلیل اندیشمندان نئورئالیست دارد؟ یافتن پاسخ به این پرسش با توضیح ارکان و مدعیات مکتب نئوایدیه‌الیسم آشکار می‌شود.

ج. ارکان نئوایدیه‌الیسم

اندیشمندان نئوایدیه‌الیست بر مبنای دو مفروض دولت محدود و بین‌المللی‌گرایی لیبرالی، دیدگاههایی را طرح می‌کنند که آنها را می‌توان ارکان مکتب نئوایدیه‌الیسم دانست. رابرت کوهن به عنوان نئوایدیه‌الیست لیبرال، معتقد است که نظریه ثبات هژمونیک کنت والتز، جهان را فوق‌العاده قدرت‌محور^۱ و منفعت‌محور^۲ معرفی می‌کند که در آن خودخواهی و خودیاری^۳ و سواری مجانی گرفتن از دیگران، بر ارزشهایی چون شناختن^۴ و تنظیم انتظارات براساس یادگیری پیچیده^۵ و تفاهم متقابل مقدم است. (۲۴) دیدگاههای نئوایدیه‌الیستی کوهن، امیلیان

-
1. Power - based
 2. Interest - based
 3. Self - help
 4. Cognition
 5. Complex Learning

کوالسکی، آنه ماری و سایر اندیشمندانی که با این مکتب قرابت دارند، از ارکان تغییرناپذیر نئوایدیسم حکایت دارد. ارکان مذکور را می‌توان به قرار زیر برشمرد.

۱. حکمرانی دمکراتیک

در نگاه اندیشمندان نئوایدیسم، سالم‌ترین نوع مملکتداری، حکمرانی دمکراتیک است. آنان برای رژیم‌های دمکراتیک خصوصیات ذکر می‌کنند که این خصوصیات به صورت منطقی موجب دوری از جنگ و تخاصم می‌شود. از این منظر، حکومت‌های دمکراتیک بنا به سه دلیل با هم نمی‌جنگند. اولاً نهادهای قانونی رژیم‌های دمکراتیک، تصمیم‌گیری برای شروع جنگ را دشوار می‌سازند، ثانیاً رژیم دمکراتیک بقای خود را مرهون ارزشهایی چون آزادی، برابری و رفاه می‌داند و جنگ تهدیدکننده همه آنهاست، ثالثاً رژیم‌های دمکراتیک با همدیگر شراکت استراتژیک و وابستگی متقابل دارند. (۲۵) به تعبیر جوزف نای، به دلیل آنکه دولتها تنها بازیگران امنیت ملی و بین‌المللی نیستند و زور در مقایسه با مکانیسم‌های اقتصادی از تأثیرگذاری اندکی برخوردار است و مهم‌تر از آن به این دلیل که اصلی‌ترین هدف رژیم دمکراتیک، توسعه رفاه شهروندان آزاد و برابر است، نیاز به جنگی که زایل‌کننده رفاه و گسترش‌دهنده سیطره دولت بر سراسر جامعه است نخواهد بود. (۲۶)

حکومت دمکراتیک از آن رو در نئوایدیسم اهمیت دارد که برای بازیگرانی مانند شخصیت‌های بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی فرصتی فراهم می‌آورد تا با استفاده از رویه‌ها و هنجارهای جامعه بین‌المللی، اجتماعی^۱ شوند و بدین ترتیب ارزش‌ها را در بین خود و جامعه، درونی کنند. درونی کردن ارزشها هنگامی است که شهروندان، فارغ از اقبال و اجبار دولتی، صفات دمکراتیک را ملکه خود ساخته و در قالب فرهنگ سیاسی پرورش دهند. در چنین شرایطی است که انتظارات جامعه و دولت از همدیگر و نیز انتظار متقابل گروهها، قاعده‌مند می‌شود. کوالسکی نئوایدیسم را قالبی می‌داند که در پرتو آن، افراد جامعه جهانی نوعی اشتراک ذهنی پیدا می‌کنند و به جای جنگ و اعتراض، نسبت به تصحیح رفتار خود و

یاری به دیگران^۱ مبادرت می‌ورزند. (۲۷) از دید او توزیع دمکراتیک قدرت در جامعه، هم نقش تنظیم‌کننده^۲ دارد و هم نقش سازنده.^۳

شان و اثربخشی حکمرانی دمکراتیک در مکتب نئوایدیسم، هنگامی آشکار می‌شود که آن را با ساختار استبدادی مقایسه کنیم. در ساختار استبدادی، غالباً وابستگی متقابل بین دولت - ملت و دولت - جامعه بین‌المللی وجود ندارد. تأمل در میزان تعامل رژیم بعثی صدام حسین با شهروندان عراقی و جامعه بین‌الملل می‌تواند معنای این دیدگاه نئوایدیستی را آشکار کند. علاوه بر استقلال دولت از جامعه و حتی شکاف و بی‌اعتمادی بین آن دو که در رژیم‌های استبدادی به وفور دیده می‌شود، چنین رژیم‌هایی با تصمیم‌های ضربتی و غیرقابل پیش‌بینی در نگاه شهروندان خود و جهانیان، مرموز باقی می‌مانند. در نتیجه معلوم نیست رژیم استبدادی یا اقتدارگرا چه انتظاری از بازیگران بین‌الملل دارد. به واقع، ساختارهای استبدادزده، بی‌اعتمادی متداول در دستگاه حکومتی خود را به بازیگران بین‌المللی نیز تسری داده و خیلی زود تصمیم به آغاز یا پایان حرکت‌های مهیبی چون جنگ می‌گیرند. به واسطه این قبیل خطرات بالقوه است که نئوایدیست‌ها، برخی رژیم‌ها را خطرناک، غیرقابل پیش‌بینی و سرکش نامیده و از ضرورت تغییر آنها^۴ سخن می‌گویند. نئوایدیست‌ها در این زمینه، همسو با ویلسون می‌اندیشند که می‌گفت:

«دمکراتها رفتارشان قابل پیش‌بینی است، آنها عقلانی‌تر عمل می‌کنند، صلح را دوست دارند، معمولاً برای افزایش امنیت دسته‌جمعی کوشش می‌کنند و اگر اینگونه نکنند حاکمیت آنها دیگر ملی نیست.» (۲۸)

برخی نئوایدیست‌ها، آنقدر به تعالیم ویلسونی ایمان دارند که برای دمکراتیک کردن حکومتها، قابل به مداخله بشردوستانه هم هستند. این جمله جرج واکر بوش که «در مغز من نمی‌گنجد که بعضی‌ها خواهان آزادی نیستند... دیگر نمی‌توان رنج و استبداد عده زیادی را در

-
1. Other - helping
 2. Regulatory
 3. Constitutive
 4. Regim Change

گوشه و کنار جهان تماشا کرده»، (۲۹) تجلی باورهای نئوایدیالیستی در مورد مزایای سیاسی - اخلاقی دموکراسی است.

۲. سطح مطلق دستاوردها

به گفته استیو اسمیت، نئورئالیست‌ها بر اهمیت ستانده‌های نسبی و نئولبرالها (بخوانید نئوایدیالیست‌ها) بر ستانده‌های مطلق تأکید می‌کنند. (۳۰) از نگاه نئورئالیست‌ها مسأله مهم این نیست که دولت‌ها چگونه می‌توانند مانع از کسب برخی چیزها شوند؛ بلکه این است که در مقایسه با رقبای خود چگونه عمل خواهند کرد. علاوه بر این، در نگرش نئوایدیالیستی، سهم رقبا از فرصت‌های موجود بین‌المللی اهمیتی ندارد؛ بلکه آنچه مهم است نتایج کلی بدون توجه به سهم رقیب است. به عبارت روشن، دغدغه اصلی نئوایدیالیست‌ها افزایش اندازه کیک به گونه‌ای است که همگان بتوانند تکه‌های بزرگتری را صاحب شوند. این در حالی است که در نگاه نئورئالیست‌ها، اندازه کیک مهم نیست. مهم آن است که هر بازیگری به این توجه می‌کند که اندازه قطعه خودش در مقایسه با قطعه همسایه چه قدر است؟ اگر اندازه سهم همسایه بیشتر باشد، آنگاه رقابت برای افزایش اندازه سهم - به طرق مختلف - آغاز می‌شود. فرض کنید که همه بازیگران اینگونه فکر کنند و مراقب سهم رقیب خود باشند. در چنین محیطی آنچه حکومت می‌کند، قدرت و منفعت است و آنارشی بین‌المللی دقیقاً نتیجه اینگونه نسبی‌اندیشی بازیگران است. اما در صورتی که بازیگران نه به سهم رقیب بلکه به اندازه کلی کیک توجه کنند، نهادها و سازمانهای بین‌المللی می‌توانند با افزایش اندازه کیک، تفاهم را افزایش داده و از امنیتی‌شدن فضای بین‌المللی جلوگیری کنند.

در متون نئورئالیست‌ها (مانند والتز)، مباحث مربوط به امنیت ملی گسترده است و تهدیدات سایه به سایه فرصت‌ها رشد می‌کنند. این ویژگی ناشی از نوع تلقی بازیگران از کمیابی کالاهای ارزشمند و قصد رقیب برای تصاحب کل آنهاست. منکور اولسون^۱ که خود نئورئالیست است، می‌گوید:

«در جهان لبریز از خودخواهی و چپاول، چگونه می‌توان به سطوح بالای همکاری و افزایش اندازه کیک امیدوار بود، این قدرت است که می‌تواند ثبات و امنیت را تدارک ببیند نه امید به بازیگران بین‌المللی مانند نهادها و سازمانهای غیردولتی که دستاوردهایان مدیون امکانات و تسامح دولتهای ملی است.» (۳۱)

در مقابل این تلقی، رابرت کوهن از اهمیت رژیم‌های بین‌المللی یاد می‌کند. به نظر وی اهمیت رژیم بین‌المللی در جهان امروز با جهان سی‌سال پیش قابل مقایسه نیست. همکاری بین دولتها بر خلاف گذشته به خاطر دستاورد نسبی دولتها نیست، بلکه غالباً به دستاوردهای مطلق توجه می‌شود. (۳۲) منظور کوهن این است که دولتها می‌کوشند اندازه کیک بزرگتر شود، چرا که نهادها و رویه‌های بین‌المللی نمی‌توانند کارگزار دولتی خاص باشند. آنها نه فقط برای عده‌ای خاص بلکه برای همگان کار می‌کنند.

۳. تقدم رفاه بر امنیت

تعبیری مانند «توب در مقابل کره»، «توسعه در مقابل امنیت» و «کار در مقابل کشمکش»، در ادبیات سیاسی و مدیریت، همگی نشانگر این نکته مهم‌اند که برخی سیاستگذاران و اندیشمندان، وجود امنیت را اصل دانسته و توسعه و رفاه را نتیجه آن می‌دانند. این در حالی است که برخی دیگر امنیت را متغیری وابسته به کار و تلاش مداوم و توسعه همه‌جانبه در نظر می‌گیرند. نکته‌ای که با بحث این مقاله تناسب دارد این است که نثوایده‌الیست‌ها با اولویت قایل‌شدن برای اقتصاد سیاسی در برابر امنیت ملی (بخصوص در شکل فیزیکی آن)، از یک ایده بنیادی دفاع می‌کنند و آن اینکه در نگاه آنان، امنیت ماهیت دسته‌جمعی دارد و در غیاب عدالت و برابری در بین ملت‌ها و دولتها، نمی‌توان آن را به شکل پایدار برقرار کرد. نگرش بین‌المللی و فرادولتی نثوایده‌الیست‌ها در تلقی رفاه به عنوان مقدمه امنیت، تأثیر بسیار عیانی دارد. از نگاه آنها، بسیاری از جنگهای جهان به واسطه سیاست‌های دولت‌ها برای تعقیب امنیت صورت گرفته و صلح جهانی عمدتاً هنگامی برقرار بوده که دولتها برای رفاه می‌کوشیده‌اند. نثوایده‌الیست‌ها با تمرکز بر اقتصاد سیاسی کشورها، هم به اصالت بازار نظر دارند و هم بر اهمیت دمکراسی تأکید می‌کنند. بر این مبنا، بازار هنگامی می‌تواند به روال درست حرکت کند

که مقررات شفاف، مالیات عادلانه، فرصتهای برابر و گردش آزاد سرمایه وجود داشته باشد و تحقق این شرایط منوط به حکمرانی دمکراتیک است. نئوایدالیست‌ها ضمن تأیید پایان تلقی کینزی از بازار، اقتصاد سیاسی بین‌المللی را از یک سو بر محوریت بازار و از سوی دیگر بر اصالت فرد (و نه جمع) استوار می‌دانند. با این تلقی، هر گاه آزادی فرد و حریم خصوصی او تحدید شود، نقش کانونی بازار نیز در معرض خطر قرار گرفته است. نگاه نئوایدالیست‌ها به مقولاتی چون تجارت اسلحه، خصوصی‌سازی امنیت، استخدام در ارتش و خدمات رفاهی نیروهای نظامی - امنیتی، کاملاً اقتصادی - سیاسی است. از این منظر مجتمع‌های بزرگ اسلحه‌سازی همچون کارخانجات تولید اتومبیل، ارزش افزوده تولید می‌کنند و در همه فعالیت‌ها، اصل بر رفاه شهروندان است نه امنیت دولت. در تعبیر نئوایدالیستی، دولت هویت مستقلی از شهروندان ندارد و فقط آراء و مطالبات شهروندان را نمایندگی می‌کند، بنابراین رفاه شهروندان مقدم بر امنیت ملی‌ای است که مرجع آن دولت است.

بر این اساس می‌توان تجلی عینی نئوایدالیسم را در قالب نظامی تصور کرد که اولین اصل آن مملکتداری دمکراتیک است. دومین اصل به ماهیت مطلق دستاوردها مربوط می‌شود که طی آن دولت نئوایدالیسم کوشش می‌کند بدون توجه به سهم سبک دیگران، حجم خیرها و فرصت‌های کلی را توسعه دهد. سومین رکن نظام مبتنی بر آموزه‌های نئوایدالیستی نیز تقدم رفاه شهروندی بر امنیت ملی است. رفاه مورد نظر، صیغه اقتصادی - سیاسی دارد که «آزادی» (در فعالیت اقتصادی - سیاسی) اصلی‌ترین رکن آن به شمار می‌آید، و امنیت متغیری است که با توجه به میزان رفاه عمومی، تضعیف یا تقویت می‌شود.

طبیعی است که تحلیل نئوایدالیستی نیز مانند بسیاری مکاتب و رهیافتهای دیگر نقاط قوت و ضعف خود را داراست. ادامه مقاله حاضر به ارزیابی رهاوردهای (مخصوصاً روش‌شناختی) این مکتب اختصاص دارد. اما پیش از بیان کاستی‌ها باید به سه مزیت روش‌شناختی نئوایدالیسم توجه کرد: اولاً تحلیل نئوایدالیستی، صرفاً پوزیتیویستی نیست. به بیان دیگر در عین گزارش وضعیت جهان به ساختن واقعیات نیز اهتمام می‌ورزد. در نئوایدالیسم، هم گزارش واقعیات وجود دارد و هم ایده تغییر. وقتی در این مکتب بر ضرورت فرازوی از جبر رئالیستی تأکید و خلق فرصت‌های جهانی امری ممکن معرفی می‌شود،

نمی‌توان چنین نگرشی را مادی‌نگر و پوزیتیویستی صرف قلمداد کرد. ثانیاً در تحلیل نئوایدیستی مفاهیمی مانند شناخت، ذهنیت، نیت و برداشتها نقش مهمی در تدارک امنیت پایدار بین‌المللی دارند. این مکتب برخلاف نئورئالیسم که غالباً بر توانایی‌ها تأکید می‌ورزد، اصل توانمندی را صرفاً در قدرت و منفعت نمی‌بیند و ضمن برجسته‌ساختن ضعف‌های رئالیسم و نئورئالیسم تصریح می‌دارد که واقعیات، حاصل «برداشت‌های ما» هستند و به دلیل ماهیت متغیر این برداشتها، نمی‌توان از اصالت امر واقع سخن گفت. ثالثاً مهم‌ترین رهاورد نئوایدیسم را می‌توان برجسته‌ساختن ارزش و هنجار، آن هم در سطح بین‌المللی دانست. رئالیسم و نئورئالیسم بر اصالت و مرکزیت قدرت و امنیت ملی مبتنی بر قدرت تأکید داشته و یگانه بازیگر امنیت بین‌المللی (یعنی دولت) را مأمور به تدارک و تجمع قدرت و منفعت دانسته‌اند، اما در تحلیل نئوایدیستی، دولت به یکی از بازیگران مهم تنزل می‌یابد و نقش اصلی آن یعنی تجمیع قدرت و پیگیری منافع ملی، به بیشینه‌سازی ارزش (هایی چون حقوق بشر و رفع تبعیض) آن هم در سطح فراملی تبدیل می‌شود. تغییر مرجعیت دولت و دستور کار آن، اتفاقی است که در پی بحث‌های نئوایدیستی پدیدار شده‌اند.

د. کاستی‌های روش‌شناختی نئوایدیسم

مکتب نئوایدیسم، به‌رغم تمام دستاوردهایش، چهار کاستی اساسی در حوزه روش شناخت دارد. نئوایدیسم از آن‌رو که درصدد کشف قواعد در مناسبات بین‌المللی است، عقلانیت‌گرا به شمار می‌آید اما به دلیل اعتقاد به تغییر وضع موجود و ابتناء مناسبات حاکم بر برداشتهای ما، با نظریه‌پردازان انعکاس‌گرا همسویی دارد. سؤال این است که چگونه می‌توان این دو روش واقعاً متضاد را در قالب یک مکتب جمع کرد و امنیت ملی و بین‌المللی را بر پایه آن استوار نمود؟ نئوایدیسم که نگرش نئورئالیستی را به دلیل تقلیل بازیگران متعدد به دولت و فروکاستن هنجارهای دیرپا و ارزشمند به قانون، محکوم می‌کند؛ خود نیز به قواعد و هنجارهایی دل‌بسته است که میزان استقلال واقعی آنها از اراده دولتها مشخص نیست. چگونه می‌توان به خلوص، اصالت و مهمتر از آن دو به کارآمدی نهادهای بین‌المللی امید بست؟ خوشبینی ایده‌یستی در سالهای پس از جنگ اول جهانی، با اضمحلال جامعه ملل به یأس

تبدیل شد. برای رفع این نقیصه، نئوایدیالیست‌ها، مرجعیت دولت را قبول کرده و کوشیدند آن را به عنوان اولین بازیگر مناسبات بین‌المللی بپذیرند. سؤالی که پیش می‌آید این است که با پذیرفتن مفروضات نئورئالیسم، نئوایدیالیسم چگونه می‌خواهد از رقیب قدیمی و رفیق فعلی خود انتقاد کند؟

کاستی دوم نگرش نئوایدیالیستی این است که به رغم آرزوهای خیر، به محوریت قدرت و منفعت تن می‌دهد. امیلیان کاوالسکی ضمن انتقاد از این مشی، مهمترین نقیصه نگرش نئوایدیالیستی را غفلت از عنصر شناخت و هویت می‌داند. (۳۳) به عقیده او، شناخت سبب اعتماد متقابل شده و امنیت را ارتقاء می‌بخشد. بازیگران از طریق ارتباطات مبتنی بر شناخت، انتظارات همدیگر را می‌فهمند، بنابراین وارد پروسه یادگیری پیچیده می‌شوند و از طریق درونی‌کردن رویه‌ها، تعامل و تفاهم را کیفی‌تر و عمیق‌تر می‌کنند. کاوالسکی پیشنهاد می‌کند که روش تحلیل کانستراکتیویستی در کنار روش تحلیل نئوایدیالیستی بهتر می‌تواند معادلات بین‌المللی را توضیح دهد. از دید او عیب نگرش کانستراکتیویستی این است که به دو عنصر منفعت و قدرت کم توجه است و عیب روش نئوایدیالیستی به این نکته بازمی‌گردد که اساساً هویت و دانش پایه^۱ بودن مناسبات را خروج از عقلانیت‌گرایی می‌شمارد.

ابهام روش‌شناختی سوم به مرجع و موضوع امنیت در نگرش نئوایدیالیستی مربوط است. در نئورئالیسم به طور صریح و شفاف گفته می‌شود که مرجع امنیت، دولت ملی و موضوع آن قدرت است. (۳۴) در نئوایدیالیسم، دولت در کنار نیروهای غیردولتی به عنوان بازیگران عرصه امنیت قلمداد می‌شوند. در این نگرش، سهم بازیگران مشخص نیست. برای مثال در ماجرای فروپاشی شوروی معلوم نیست که بالاخره سیاستهای نفس‌گیر ریگان سبب انفجار شوروی شد (همانگونه که نئورئالیست‌ها می‌گویند) یا نهادگرایی لیبرال و هنجارهای فراملی (همانگونه که نئوایدیالیست‌ها معتقدند)؟ واقعیت این است که نئوایدیالیسم از نئورئالیسم فاصله گرفته، اما تز کلیدی آن یعنی مرجعیت دولت را انکار نمی‌کند و همین ویژگی، تمام انتقادات معطوف به نئورئالیسم را متوجه نئوایدیالیسم نیز می‌سازد. اگر دولت این قدر اصالت دارد که امنیت بین‌المللی را شکل داده و حتی بازیگران غیردولتی را کنترل می‌کند، پس هنجارها و نهادهای

بین‌المللی و میثاق‌هایی که شاه‌بیت متون ایده‌الیستی و نئوایدیستی‌اند به شدت پراکنده و نامشخص‌اند، یعنی از حاکمیت ملی تا خطرات زیست‌محیطی، همگی موضوع امنیت تلقی می‌شوند.

آخرین کاستی، معطوف به حوزه شمول نگرش نئوایدیستی است. این نگرش ظاهراً درصدد توضیح واقعیات جهان است ولی ایده‌هایی جهانشمول ارائه می‌دهد. تأمل اندک نشان می‌دهد که این نظریه‌پردازی‌ها بیشتر برای کشورهای پیشرفته صنعتی انجام شده و بخش اعظم کشورها و مسایل دنیا، مشمول شناخت و تجویز نئوایدیستی نمی‌شوند. (۳۵) برای مثال می‌توان به جایگاه واقعی و حقوقی سازمان‌های بین‌المللی، امنیت دسته‌جمعی، تجارت آزاد و حکمرانی دموکراتیک در کشورهای جهان سوم اشاره نمود که تغییری در سیاست عمومی این کشورها ایجاد نمی‌کنند. ظهور بازیگران متعدد غیردولتی، امید به اصلاح را افزایش می‌دهد؛ اما همین بازیگران در مقابل اراده و سیطره دولت، معمولاً کاری از پیش نمی‌برند و نمی‌توانند عمل اجتماعی مؤثری را طراحی و کنترل نمایند. از این‌رو لازم است کشورهای غیرغربی یا غیرصنعتی را از دایره شمول نئوایدیسم خارج و آن مکتب را خاص کشورهای صنعتی قلمداد کنیم.

نتیجه‌گیری

نئوایدیسم متضمن چارچوب کلی ایده‌الیسم با اندکی تغییر است. تغییراتی که باعث شدند تا پیشوند نئو به ایده‌الیسم اضافه شود، از این‌قرارند:

یک. نئوایدیست‌ها برخلاف ایده‌الیست‌ها، نظام بین‌المللی را عرصه‌ای برای همکاری و منازعه به صورت توأمان معرفی کردند.

دو. نئوایدیست‌ها دولت را به عنوان بازیگر اول (نه یگانه بازیگر) پذیرفتند.

سه. نئوایدیسم، برخلاف ایده‌الیسم که صرفاً توصیه به رفتارهای شفاف، دسته‌جمعی و اخلاقی می‌کرد، مخاطب خود را توجیه علمی هم می‌کند و نسبت به سالهای اول قرن بیستم از استعداد و امکانات بیشتری برخوردار است.

طی دو دهه گذشته، نئوایدیسم به عنوان پارادایمی برجسته، با طرح چهار گزاره کلیدی، مطالعات راهبردی را متأثر ساخته است. اولین تز اساسی نئوایدیسم، وحدت سیاست داخلی و سیاست خارجی است. این تز، امنیت ملی را به امنیت بین‌المللی پیوند زده و این نگرانی را برجسته می‌کند که بعضی قدرتها هر مسأله ملی را به هنجاری بین‌المللی تبدیل نمایند. به عبارت دیگر، پتانسیل تبعیت دانش از قدرت، فزونی یافته و این امر خصلت رهایی‌بخشی علوم انسانی را تحت‌الشعاع قرار داده است. تأکید بر نظریه رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی، دومین گزاره در مکتب نئوایدیسم است که در پناه آن، فرایندهای تعاملاتی و یادگیری دولتها از اهمیت بی‌نظیری برخوردار می‌شوند. رژیم‌های بین‌المللی با تأکید بر رویه‌ها و قواعدی که واضح آنها عده‌ای محدود ولی تابع آنها کنیزند، سعی می‌کنند تا ابتدا رفتار و سپس ساختار کشورهای مخالف را تغییر دهند. در پرتو این گزاره می‌توان تکوین نظم جدیدی را پیش‌بینی کرد که قاعده آن همسویی و استثنای آن تنوع و مقاومت است. تأیید هویت‌های از پیش موجود بازیگران، سومین نکته اصلی در نگرش نئوایدیسم است که طی آن منافع و هویت دولتها نه با تعامل؛ بلکه پیش از آغاز آن شکل گرفته است. گفتنی است این تز از تنگناهای اجتناب‌ناپذیر نئوایدیسم است که هم از ضرورت اقامه رژیم جهانی دفاع می‌کند و هم منافع و هویت قدرتها را، از پیش موجود می‌داند. همانگونه که در متن مقاله آمد، بر مبنای نگرش نئوایدیسم، بیشترین چالش طی دهه‌های آینده متوجه دولت است که از یک‌سو بایستی نهبان هویت و منافع ملی باشد و از سوی دیگر همکاری در فضای پرتنازع بین‌المللی را در دستور کار خود قرار دهد. ضرورت جمع سه عنصر منفعت، قدرت و هویت، همانگونه که کاوالسکی گفته، هدیه یا عارضه نگرش نئوایدیسم برای مطالعات راهبردی است. گفتنی است که جمع این سه عنصر هنگامی میسر است که به سه نکته اساسی زیر به صورت همزمان توجه شود.

اول اینکه منفعت معنای فرامادی هم دارد؛ مانند مقبولیت بین‌المللی.

دوم اینکه قدرت بر دو نوع سخت و نرم است و این دو در قالب یک مدار همدیگر را تجهیز و تقویت می‌کنند. به بیان بهتر قدرت سخت به تکوین قدرت نرم و قدرت نرم به تراکم

قدرت سخت کمک می‌رساند. (۳۶) بالاخره اینکه هویت که مضمونی ازلی^۱ داشت، توسط رژیم‌های بین‌المللی، مضمونی قراردادی و ابزاری پیدا می‌کند. این تنش، هویت را به یکی از دستورکارهای مطالعات راهبردی مبدل نموده و این تحولی است که تصور آن در سالهای گذشته (مثلاً دهه ۱۹۷۰) واقعاً دشوار بود.



یادداشت‌ها

1. Walt, Stephen M., "International relations: one world, many theorise", *Foreign Policy*, Spring 1998, p. 31.
2. Higham, Ronald Paul, *Statecraft: Many Models, One Method*, U.S.A, National Defence Un & National War College, 2000, p. 19.
3. Cerney, Philip, *Mapping Varieties of Neoliberalism*, available at: http://www.political_studies_association/articles, 2004, p. 7.
- *Routledge Encyclopedia of International relations*, London & New York, Routledge Press, 2002, p. 302.
۴. روسو، ژان ژاک، *قرارداد اجتماعی؛ متن و در زمینه متن*، مرتضی کلانتریان، تهران، آگه، ۱۳۷۹، ص ۳۰۶.
5. *Mapping Varieties of Neoliberalism*, op. cit, p. 9.
۶. مارتین، لی نور جی. *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۳۶.
7. Marie, Staughter, "International law in a world of liberal states", *European Journal of International Law*, Spring 1993, p. 205.
8. *Statecraft: Many Models, One Method*, op. cit, p. 3.
9. Hay, Colin, *Political Analysis*, London, Palgrave, 2002, pp. 20 – 21.
۱۰. اسمیت، استیو، «رهیافت‌های جدید بین‌المللی»، *برداشت دوم*، سال اول، شماره ۲، ص ۱۶۰.
۱۱. افلاطون، *رسائل؛ جلد دوم، رساله جمهوری*: کتاب ششم، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷، صص ۱۵۰-۱۴۹.
۱۲. ارسطو، *سیاست*، حمید عنایت، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۴.
۱۳. هابز، توماس، *لویاتان*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۱.
۱۴. لاک، جان، *نامه‌ای در باب تساهل*، شیرزاد گلشاهی کریم، تهران، نی، ۱۳۷۷، ص ۵۷.
15. *Mapping Varieties of Neoliberalism*, op. cit, p. 19.
16. *Political Analysis*, op. cit, p. 18.
17. Ashley, R. K., "The poverty of neorealism", *International Organizations*, Vol. 38, N. 2, November 1999, p. 34.
۱۸. کاستلز، ایمانوئل، *عصر اطلاعات: قدرت هویت*، حسن چاووشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، صص ۱۷۲-۱۷۱.
19. Henderson, Errol A, "Neoidealism and democratic peace", *Journal of Peace Research*, Vol. 36, No. 2, 1999, p. 203. Available at: http://www.peace_research.M/articale&documents, 2004, pp. 12 – 13.
20. Kagan, Robert, "Power and weakness", in: Held, David, & et al, *American Power in the Twenty First Century*, New York, Polity Press, 2004, p. 134.

21. Cox, Michael, "Empire? The Bush doctrine and lessons of history", in *American Power in the Twenty First Century*, op.cit, p.21.
22. "The poverty of neorealism", op. cit, p. 42.
۲۳. رهیافت‌های جدید بین‌الملل، پیشین، ص ۱۶۱.
24. *Mapping Varieties of Neoliberalism*, op. cit, p. 9.
25. Soren. George, *Changes in Nationhood*, London, Palgrave, 2003, p. 13.
26. Kavalski, Emilian, "Conceptual reflections on uroatlantic accession; the security implications of the inlargment dynamic", available at: <<http://www.ucm.es/bucn/cec/papers>>, p. 22.
27. Ibid.
28. *Statecraft: Many Models, One Method*, op. cit, p. 8.
29. *National Security Strategy of United States*, available at: <<http://www.rend.org/Report/cio>>, 2002.
۳۰. رهیافت‌های جدید بین‌الملل، پیشین، ص ۱۶۷.
31. Olson, Mancur, "Neoidealism and Idealism", *Foreign Policy*, Vol. 12, No. 3, Summer, 1991, p. 197.
32. *Mapping Vany Models, One Method*, op. cit, p. 10.
33. "Conceptual reflections on uroatlantic a ccession", op. cit, p. 17.
34. Linklater, A., *Beyond Realism and Marxism: Critical Theory and International Relations*, London, Macmillan, 990, pp. 97 – 98.
35. Callahax, Wiliam A, *Nationalising International Theory: Race, Class and English School*, London, University of Durham, 2001, p. 34.
36. Nye, Joseph S., "Hard power, soft power and the war on terrorism", in: *American Power in the 21th Century*, op.cit, p. 4.



ثرو بشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی